



روزانه ها ...

خانه قلم ها پیوندها



آراده (م) ایل بیگی گاه روزانه های دیروز ... و امروز

آوردن این مطالب نه به معنای تأییدست و نه به انتقاد ؛ تنها برای خواندن ست و ...

253

سزان معمار هنر نقاشی (با افزودن تابلوهائی از او)



اندیشه و
مستشرق

سال دوم

الدریسه و هنر

شماره نهم

[از آنجائیکه نشریه جلد ندارد ، تاریخ نشرش را نمی دانم . باید اوایل سالهای چهل باشد]

سزان معمار هنر نقاشی

سزان ۲۰ ساله بود که مدوسی بود بون ها را رها کرد ؛ در این موقع چند نقاشی ایسی تنها چیزی که تکر او را بخود مشغول میکرد برداشت . پدر سزان



صورت سزان

میل نهاشت که پدرش نقاش بشود و همیشه در منزل خود کاری که خود می پسندید برای او در نظر میگرفت . و چون دواثر نمائیت های مختلفی منجمله تیره پوست

یل سزان Paul Cézanne که يك نقاش فرانسوی است در سال ۱۸۳۹ در اکس Aix متولد شد و ۶۷ سال عمر کرد و در سال ۱۹۰۶ میلادی بمش قند مرد .

از همان دوران سه چهار سالگی ؛ علام تندخوی و سرکش و يك حال صبی ژود گذری که سراپای وجود او را فرا میگرفت در او هویدا شد و این حال تا پایان عمرش همراهش بود . سزان تا ده سالگی در يك مدرسه ابتدائی درس خواند و در همین سن بود که بطراحی کردن پرداخت در شانزده سالگی وارد مدرسه ای پر بود با شاگرد بسیار جانی بود و هالیا جوانی در بافت میکرد (دو این مدرسه بود که با امیل زولا آشنا شد) . سزان زولا در مدرسه گاهی به تاسیت جشن های که پیش می آمد دسته ی موزیک برای می آنداختند . البته سزان در موزیک پندان علاقه ای نداشت و هر چند که مسلم موسیقی داشت ولی این درس موسیقی هیچگونه لطفی برای او نداشت و معلمش همیشه از او نادانی بود . زولا سر دست ی موزیک مدرسه میشد و به همراهی سزان و سایر نقاشی فوقانی بر امیانداختند . سزان از نوشته های و اکثر فقط ؛ خوشش می آمد و بهین جهت یکی از پیش در آمدهایش را که خیلی مورد پندش بود نقاشی کرد . این نقاشی عبارت بود از يك دختر جوان که بیانو میزد و پدر مردی که روی يك مبل نشسته و يك پس بچه ؛ که با قیافه ای (حقانه ای با هک بیانو گوش میداد . سزان گاهی به تندی موسیقی رغبت نشان میداد از مادام ماری (یکی از نزدیکانش) خواهش میکرد که قطعاتی برای او بنوازد . او هم شروع میکرد ولی سزان در اواسط کار جرتش می بود و مسادام ماری ناگهان بقطعه ی پرسرو صدا برآه می انداخت و جرتش را بازمیکرد .

در دوران مدرسه ؛ سزان غالباً با زولا و یکی دو نفر از دوستان دیگرش بگردش میرفتند . بیشتر اوقات سایه ای اختیار میکردند . و با همدیگر به بحث ادبی و شعر و شاعری می پرداختند ، و با گاهی اگر مبل مناسبی و درخت بییدی می یافتند فوراً ثانی راه انداخته درام بازی میکردند و با صدای ژیروم اشامی مناسب یا فیه مناسب خوانده به دیگر باسخ میگفتند و اینکارشان تا پایی از شب ادامه می یافت (در ای زمان پیش از حدود ۱۴ ساله داشتند)

بیژاد بود . خواهی نخواهی دنبال شیوهی تازه ای می گشت . خوشبختانه در این وقت سزان خود را در میان غوغا و مبارزه ی همبسی یافت (زیرا پاریس در این زمان میدان مبارزه ی دو دسته نقاشان کهنه و نو بود) و این مبارزه فکر تری سزان را سبب میداد ، نظریه های نقاشانی مانند دایوینکر هنوز در میان اکثر نقاشان ایتوره نفوذی داشت . هنر های هم بطرفی از نظریات دولا کروآ و مکتب رومانیتسم زمینه ای برای خود داشته ولی با طرفداران آن ترو دوا به حال در مبارزه بودند . نقاشان جوان و انقلابی تازه نفسی هم بودند که پایه ی مکتب نوی را که بعدها پامیر سوییسم موسوم شد می گذارند و برای افروختن تشار سویی خود سعی داشته راهی پیدا کنند تا نقاشیانشان را دوسالین هنرمندان رسمی بنمایش بگذارند . ولی قضات رسمی در تضاد خود ؛ یعنی رد قبول آثار نقاشی سخت گیری میکردند و هر تابلویی را که (اندکی از شیوهی کلاسیک و آکادمیک و در آلیسم انحراف داشت بدست رد میکردند . اعتراضات و گفتگوها و سخت گیری های طرفین در این سال که ۱۸۶۴ میلادی بود بقدری شدیدی بود که بناچار تابلو ن سوم میبورد بداخله گردید و فر مان داد که در کاخ سناخ ؛ سالنی برای نمایش آثار مردودین ترتیب داده شود و تاکید کرده بود که این نمایشگاه رسمی است و روز ۱۵ مه افتتاح خواهد شد و هر هنرمندی که نخواهد در این سالن شرکت کند میتواند تابلو هایش را جداگانه تا ۲۷ مه پس بگیرد . البته هنرمندان که میل داشتند در سالن رسمی شرکت کنند و حاضر بودند با جوانان با اصطلاح مدرنیست و خرابکار در يك رویف معرفی بشود تابلوهای خود را پس گرفته سزان شاهد این جریانات بود ؛ و میدید که علنی رفته رفته ای سرسختانه ی کلاسیکها با شکاه انقلابیون جالب و قابل توجه شد . بلخ بر ششمه تابلو از سید نقاش در سالن مردودین بنمایش گذاشته شده بود . روز نامه ها در اطراف این سالن شایقی قلمفرسائی کردند . منجمله ژورنل پ- تل نوشته بود ؛ غوغای در این نمایشگاه بیا شده بود . هنکی یا دستاچکی و عول هولکی بدون سالن مردودین هجوم میبردند . سالن پر از هنرمندان بود . زیرا برای دفاع از شورش و غوغای مردمی که در برابر این آثار با صطلحان احسانه قرار گرفته ؛ بود ندو جودشان لازم بود . همه ی تاشاچان میخندیدند و متعجب میگفتند هر کج بهتر از این ؛ وسپلهای برای خندیدن مردم پیش نیامده بود . هدف و نقطه ی اصلی ترمین ها و نقاشی ها متوجه تابلوی حمام یا نهار روی علفهای مانه بود . زیرا ماهه يك زن لخت را میان هو نفر مرد لباس پوشیده نقاشی کرده بود و این از نظر اخلاقی خوش برفت و عادت بهم رده بود (ماهه سابه روشنهارا از هم مجزا کرده و مایه رنگهارا هم صاف و نازک تکر فته ؛ بر مایه دشویری گرفته بود) .

سزان در میان این چنین غوغای هنری و در شروع نفوذ امیر سوییست ها بطور همبسی منقلب گردید و فکرش بیکلی در مورد دینه هنری عوض شدو تاویل زیادی نسبت با نقاشان انقلابی پیدا کرد . از ترو سعی کرد بدستی انقلابیون پیونته

برای کلاه دوی و بهدها با تندی ؛ مشغول شده بود فکر میکرد که روزی پدرش جای او را در بانک بگیرد . از ترو هر کج نیخواست کله ای راجع نقاشی و اینکه پدرش میل داود نقاش بشود بشود . مادو سزان خیلی کوشش میکرد که هورش را بتدریج رام کرده وانادر بگاری که سزان دوست داود رضایت بدهد ولی بیایینه بود . مادو سزان همیشه امیدوار بود که سزان روزی مانده را میراند و روزی از نقاش مشهوری بشود . مادر و خواهر سزان هر کج ترو استند لومی آگوست (پدر سزان) را با نیکو حاضر کنند . خود سزان هم از پدرش خیلی ملاحظه داشت و تحت تأثیر بود . بناچار ؛ سزان با صبراد پدرش دشته حقوق داد نبال کرد و بهر جان کندن بود امتحان حقوق را گذراند ولی نقاشی را در این مدت بکلی ترک نکرد با اینکه پدرش بکلی او را از این کار (مگر در مواقع کاملاً بیکاری) قذف کرده بود ؛ شبها به مدرسه ی هنرهای زیبا میرفت . سزان بخود امیدواری میداد که در پاریس شاید بتواند نقاشی او دنبال کند ؛ زیرا حس میکرد که با بودن این پدر نقاش شدن برای او اشکال دارد . سزان با هزار و يك ملاحظه بالاخره نمیش را به پدرش اظهار کرد . پدرش سخت بر آشت و جدا مخالفت کرد و گفت ؛ هیچ میل ندارد که پدرش بیک شغل بی ثباتی مانند نقاشی تن در بدهد .

لومی آگوست گرچه سعی توانست خصوصیات روحی و احساسات پدرش را درک کند ولی در هر حال پدرش بود و او را دوست داشت ؛ از ترو بالاخره سزان را در سال ۱۸۶۱ بیادرس رسانید و او را در يك پانسیون گذاشت ؛ دو خدمد سه سال برای سزان سخت گذشت . از پاریس هیچ خوشش نیامد . در این مدت سزان بطراحی پرداخته بود . هر روز صبح يك کارگاه نقاشی که به سوئیس موسوم بود میرفت . بعد از ظهرها هم بکارگاه یکی از دوستان یا به موزه لوود رفته و از روی آثار هنرمندان طرح بر میداشت . کارگاه سوئیس استاد نداشت . شاگردان مرتزی هم نداشت . هر کس دلش میخواست مبلغ معینی ماهانه می برداشت و از مدل آنجا که همیشه برقرار بود استفاده میکرد . این کارگاه همیشه صبح از ساعت ۶ تا کمی بعد از ظهر و سپس از ۱۲ تا ۱۰ شب باز بود . سه هفته در ماه يك مدل مرد و یک هفته ی دیگرش را مدل زن داشت . این کارگاه در واقع يك مدرسه ی کاملاً آزاد بود و هیچ کس در آنجا بکسی تعلیم نمی داد . هر کس بیل خود و بهر طریقی که میخواست کار می کرد .

سزان دو بار پس نتوانست دوام بیاورد و به اکس پش فامیلش برگشت پدرش از اینکه سزان نتوانست دو بار پس بگیرد و همچنین نقاشی را دنبال کند خیلی خوشحال شد و در بانک خود برای او کاری تهیه کرد . يك چند ماهی سزان در آنجا کار کرد ولی از این کار تنفر داشت ، بناچار سزان بیکسال پنه به پاریس برگشت و در مهلهی لاتن سکونت کرد . اینده ی پاریس آنس گرفت و در ضمن یا دسته ای از نقاشان جوان که بر جمعا شیوهی لوی بودند آشنا شد . سزان در این زمان نسبت بکتب کلاسیک و از این قبیل ؛ نظر خوشی نداشت . حتی آنرا

کند فرار سزان به سمت اخلاق تنگی که داشت همیشه آخروس کارش به صیانت و خروج از اجتناب میکشید.

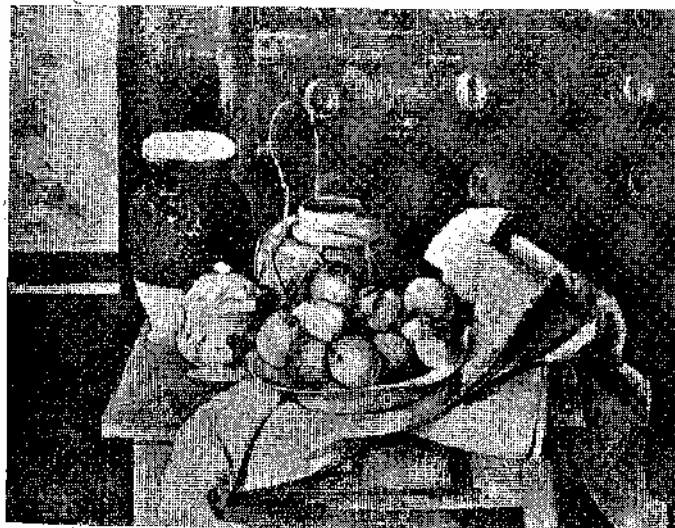
سزان هنگامیکه ۲۴ سال داشت یعنی در ۱۸۶۳ سمی کرده وارد مدرسه‌ی هنرهای زیبا بشود ولی در امتحانات ورودی موفق نشد. به از این، هر سال با اتفاق نقاشان انقلابی تابلوهای بنظر و نصب در سالن رسمی تهیه کرد و بسیاری معوسه‌ی عالی هنرهای زیبا فرستاد نقضات هم هردهه پنیاوین مختلف تابلوها را رد کردند و قتیکه سزان در سال ۱۸۶۶ دو تابلو برای سالن رسمی فرستاد و آنان هم هر دو را رد کردند، سزان نامه‌ی اعتراض آمیزی برای رییس کل کارپردازی مدرسه فرستاد ولی این اعتراض اکتفا می شد. سزان دو باره نوشت: «آکتسا، ابترا نامه‌ای بنویسند شما در مورد دو تابلو که نقضات بخود اجازه دادند آنها را رد کنند فرستادم، چون این نامه بی جواب ماند دوباره این نامه را او شتم البته از مصاد نامه‌ی قبلی مطلع هستید. بنابراین از مطالب آن ذکر بی بیان نمی آورم ولی در این نامه میخواهم بگویم که این نقضات غیر قانونی هستند و شما را که من اجازه‌ی اظهار نظر و نقضات با آنان ندادم بودم نمی توانم بپذیرم. میخواهم که شما توجیبی بنقاشان نمائید داشته باشید و سالن مردودین و او مثل دهنه‌ی بیش برای نمایش نقاشی‌های ما افتتاح نمائید امیدوارم که این درخواست را بسکوت برگذار نکنید خواهشند احساسات بی شایسته‌ام را بپذیرید.»

جوابی که باین نامه داده شد این بود: «چون نقاشی‌های سالن مردودین شایستگی و ارزش هنری کافی نداشت از اینرو انجام نقضاتی شما غیر مقدر است.» البته این جواب بود، سزان را از میدان بدر کرد و هر سال مقداری تابلو برای سالن رسمی فرستاد و آنان هم همیشه طبق معمول تابلوهای او را رد کردند. زولا در این باره بگروزیکی از دوستان نوشته بود:

«در خانه چند غیر کوچک، سزان رد، گروم مرد، همگی رد نقضات رسمی که خود از سالن من صیانتی شده بودند همه‌ی نقاشانی را که در راه تازه قدم بر میداشتنند از دوستان رسمی بیرون ریدند. سزان من، که امیل زولا از آن نام برد سلسله مقالاتی بود که خود به پیشبانی از نقاشان انقلابی در روزنامه‌ی ادنان در سال ۱۸۶۶ می نوشت. اصل موضوع مقاله ایندله را که باعث صیانت نقضات شده بود کیومه که نقاشی منقده و خیلی هم قوی بود نوشته بود ولی زولا آنرا با اسم مستعار گلود، بسودت میچو و سواری تنظیم و پستاپ رساننده بود. در این مقاله زولا حمله‌ی بی سابقه‌ای بنقضات رسمی که معلومست مویمانی شده‌ای داشتند کرده بود و بهیچ شصیت‌ها و نقاشانی که چون بت بیچون و جبرای آکادمیسین‌ها بودند مانند میسونیه، سین بول، دو برت فلوری، اولیویه مرسون، دو بوک (حتی گوربه میله، دوسو، که بالاخره هرچو شده زمینیه یک شصیت رسمی هنری برای خود فراهم کرده بودند و دیگر برای جوانان، کهنه شده بودند) تاخته بود و فقط بشصیت هنری مسانه‌اخذ شده بود. این مقاله زولا مانند تویی صدا کرد و از هر طرف مورد اعتراض شدید قرار گرفت.»

و کم کم با پیسادو، وولار، اولار، کیومه، مانه، گلومونه، دنوآر، سیسله، آشنایی پیدا کرد.

نقاشان انقلابی بنظور منکوب کرهن شیوه‌ی کهنه و پیش بردن هدف خود در جایی جمع میشدند گاهی در کارگاه لائور یا مانه و غالباً در تهره‌خانه‌ی گریوآ فراهم می‌آمدند. تهره‌دور و سینیو بسد، جلسات این نقاشان در تهره‌خانه‌ی گریوآ در



طیبه بی جان

۱۸۶۶ مرگ تشکیل میشد. همه تیپ هنرمندانی در آنجا جمع میشدند. طی سال‌های ۶۷-۶۹ ۱۸۶۸ تهره‌خانه‌ی گریوآ مرکز اجتماع هنرمندان انقلابی و روشنفکران بود. سزان، غالباً از این اجتماعات بیخبر می‌ماند. نظریات او از حیث صحت و حقیقت امر نسبت بنظواهرات هنری معمول در تهره‌خانه گریوآ قدر بالا بود. بین بود که یار صفت جالب بودن مباحثه‌ی نقاشی با آنها و قوی نداشت و انگهی آدو، محبوب و گریزان از اجتماعات بود و هرگز میل اینکند خودش را قاطبی کشوها



دوهای آزاد و سباز و خارج از کارگاه از بسیاری آموخت و همچنین آموخت که چه جوری یک تابلو را در محل کار تمام کند و دیگر مانند معمول خود که قبلاً تکه



مورت آقای هوکه

هانی از طبیعت را طرح و رنگ برداری میکرد و سپس در کارگاه آنها را ترکیب می نمود و منظره سازی میکرد. سزان از این بهمه در دربار امپرسیونیست ها حساب آمده. فاما امپرسیونیست ها، تکی پیاستگیشان بیطرفانه کاوغودا از روی آثار بسیاری و

سزان دوسال ۱۸۷۱ از آکس پیاریس آمد و در تهیه ای بنام استاک سکونت کرد. در این موقع برای موسم بهاماری هورتس فیکه برخورد واقعی در برتر هم با او ناشوئی کرد. این زن آدمی خود شواه بود و بنویات سزان توجه نیک کرد. بچین علت غالباً میانشان شکر آب بود با اینهمه، هورتس بدون اینکه بهنرمندان توجهی کند باو خدمت میکرد. هورتس با اینکه زن پرچاهای بود و بچهرکت مالدن بخصوص حرف اردن که نهایت اودا می آورد، بسا اینهمه غالباً برای سزان بدخواهش مدل میشد. هورتس میدانست که سزان از دست زنانی که مدل میشوند بخصوص اگر سرکت نمایند و پرچا تکی کنند خوشش نمی آید، و همچنین میدانست که اصولاً سزان در معرض زدن بکنوع ناراحتی و اضطراب خاطر میماند و آنان را انگریزی مانع کار و پیشرفت میدانند «بکنده» سزان طی دوسال هر روز بدبال زنی کلاهده و افتاد و از دور او را می پاید و آخر جرات نکرد دیا بخواست که پیش رفته سر صحبت را با او باز کند. «میل بر نام میگوید

روزوی تصادفا باهمان سزان اودا دم در کارگاهش می بیند. موقع مناسب دباسته دودخترش را باو معرفی میکند. سزان هول هولگی در می رود و خود را بصرعت پزتل می رساند ولی متوجه میشود که کلیدش را فراموش کرده است دوصالی که تمام بدش میگذرد بیافغان دستور میدهد که پاک تبرد و او بکشد. بعد داخل اطاق شده نبات روز را هه با نجا میداند و ماکسیم کوتیل تریف میکند: «که یکروز سزان بالاخره میل کرد از روی بلکن نقاشی کند. چون این ملامت کارشان لنت شدن وغودا برای هاشی و مجسمه سازی عرضه کردن است، طبق عادت و معمول خود بدون خجالت در حضور سزان لنت میشود. ولی هر قدر که بتدریج لباسش رامی کند سزان را بتدریج ناراحت و مضطرب می بیند؛ بالاخره وقتی که یکلی لنت میشود سزان نزدیک شده میگوید آقا، بنظر من مضطرب هستید. این اظهار نظر سزان را ناراحت نمیکنند ولی سعی میکنند که بکارش مشغول باشد. بالاخره قلمش را بکناری پرت کرده بصورت امر میگوید لباس را بیوش و برو. و دیگری هم برنگرد سپس بر لبی باخود میگوید: زندگی وحشتناک است.

سزان موضوع و ناشوئی خود را با هورتس از بدش می پوشاند زیرا میدانست که بدش اولاً میل ندارد کسی را که موافق شان خانانودگی او نیست وارد خانانده کند و انگهی امکان قوی داشت که معارفتش را قطع کند. بنابراین سالها می گذرد و همچنان بدش از موضوع بیخبر میماند مگر زولاماد سزان. سزان در سال ۱۸۷۲ صاحب بیهی ای هم بنام یل میشود.

سزان یکسال پیش از اینکه بچه دار شود و تقریباً از آکس پیاریس برگشت و بد آن دسته هنرمندان قوه خا نهی که بر او دیگر وجود ندارد نقطه مانده وادیولی با او میانهی گرمی داشت. کسی که در پارسیس مانده سر و صمائی شهر مزاحم او شد و از طریقی فکر کرد که شاید بدش از ناشوئی او بوساللی اطلاع پیدا کند این بود که در همه شن کرده او - و در که در حدود ۲۰ کیلومتری پیاریس بود سکونت کند. پیاسار هاش مشهور هم در او - و زندگی می کند. در اینجا، سزان طریقی کار کردن

شروع کار شود اسراف از مکتب ماقبل امپرسیونیسم بکار میبردند بکار بیرند. ولی این کار دادند در باقیم موهای پهن و درشت میگردند و نور و تاریکی را از هم جدا مینمودند و هر چه ممکن بود نور و تاریکی را با سطوح بزرگ نشان میدادند و تمام سعی نقاشان انقلابی در دوران مبارزه مختصر بهمین یک نکته بود. بنابراین نکات دیگر بینی رنگ و طرح و حدود و محیط و فرود باشند نمای قلم اندازی (برای وجود آوردن سطح بزرگ هر پرا بر بزرگاری، و هوای نورانی خد برابر تابلویهای مکتب اکادمیک) شد.

سزان این محدودیت و همچنین اقتاصی را که بهر راه داشت دید و باشیاهات مبارزین توجه کرد و تمام حواس خود را متوجه دو نکتهی مهم که اساس کار بود نمود یکی حجم و دیگری نور.

سزان از پیاسار یاد گرفته بود که چطور رنگهای روشن و شفاف بکار برد و برنگهای عمومی بپردازد و برای اینکه بتورها جوش و تشمع بدهد چه جوری تکه های کوچک رنگها را با پهلوی هم گذاردن، آنرا اصلی نباید. چون این کار آگاهی داشت آثار موه را که بویین طریق انجام میشد می پسندید ولی میدید که آثار او فقط دارای یک هوای عمومی و نورهای متنوع است. سزان این را کافی نمی دانست و میگفت «مونه یک چم بیشتر ندارد چه اولی و دو کسل، کله مونه و سزان را باهم مقایسه کرده و گفته است: وقتی مونه یک آسباب یا یک کلیسارا نقاشی میکند. نقاشی او دوست داشتنی و لذت آواست اما در این نقاشی فقط دور و روشنائی است که چشم را بیازی می گردند آسیا بی در آن دیده میشود که گیسائی ولی سزان اگر یک سب هاشی میکند در آن، هم بازی نور و روشنائی وجود دارد و هم سببی در آن دیده میشود.

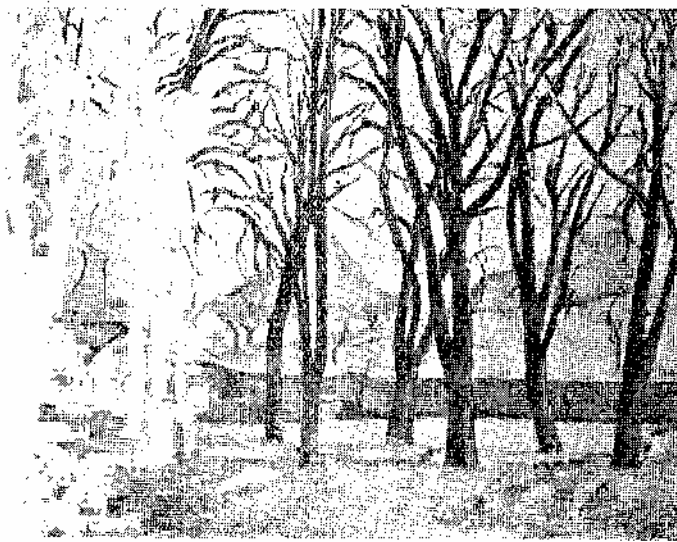
سزان مدتی را کاپارا مانند هسی امپرسیونیست ها با عجله روی تابلو بکار می برد و اینکار جز شتابزدگی بیجا و عدم نتیجهی مثبت فایدهای نداشت این بود که بتدریج دقت و ملاحظه و مقایسه را جانشین شتابزدگی کرد.

سزان البته در همین زمان یعنی در حدود ۱۸۷۶ با قدرت کار میکرده شیرینی و کلفت رنگ گذاری میکرد و رنگها را غالباً با کاردک نقاشی بکار میبرد و بوسللی آن رنگها را کم و زیاد و کلفت و نازک با با سابه و روشن مینمود ولی سزان دست بکار تازه ای زده بود حال دیگر لازم بود دقت و تمیز را زیاده تر نماید و انجوهی کار کردن کونی زده بود تا که بیروان زیادهی داشت خوش گذرد. سزان برای رسیدن به حجم و طریقی پهلوی هم گذاری رنگها را از روی حسابگری پیش گرفت. اولاً از روی دقت و مقایسه دریافت که سطوح هر قدر دور تر یعنی حاصلی میدان دیده روی اشیاء و اجسام بیشتر باشد، سطوح کوچکتر و رنگها کم رنگتر و خاموش ترند، و از روی مقایسهی دور نزدیک رنگها بتعمدی ایجاد شدن حجم پیر برد، و در همین اجرای مراحل تدریجی سطوح و رنگها، چون بظاهر اشیاء و اجسام دقت داشت بکنهی بزرگ قورم و حواوت طبیعی و مصنوعی بردوی آنها برخورد، یعنی باین نکته رسید که نور با سابه در آن برخورد با اشیاء بردوی آنها حواوتی بوجود می آورد

و کلود مونه شروع کرده مانده ام ایندورا تعقیب کرده بود. مونه و پیاسار در حین تجسس، تجربیاتی روی شیوهی نو بدست آورده بودند. در محیط پاؤ که اشیاء بر اثرائش نور است و بر توو تشعشع عمومی ای بیهی اشیاء سرایت کرده. منظره ای نورانی بوجود می آید. تاریکیها خود لسانی ندانی اند این منظره است که به طور کلی بچشم میخورد. بویین علت کارهای امپرسیونیست ها تاریکی ندارد و در آنها سعی شده است که حدود و تنهیا و تاریکیها در نور خورده شوند. تمام هدف متوجه نورانی کردن اشیاء بود، سعی میشد که رنگ اشیاء در حین متبیر بودن در برابر پرتو نور، طبیعی و همچنین خود نورها زنده و با تشعشع جلوه کنند. برای بقصد رسیدن در این منظور، چند اشکال وجود داشت. یکی اینکه نقاشان انقلابی میبایست در حین نورانی کردن مدل، رنگها را هم از روی دقت و صحت انتصاب کنند بطوریکه رنگها در حین نورانی بودنشان قدرتی رنگین خود را از دست ندهند دیگر اینکه رنگهای کار خانیات خیلی بدیوت رنگهای لازم را بدست میدادند. نقاشی وقت آنها را برای بدست آوردن ترکیب تازه ای بهم مخلوط میکرد. شفافیت رنگی ترکیب تازه بسیار کمتر از رنگهای مفردشان در قبل اثر ترکیب شدنشان بود. بنابراین تشعشع و شفافیت لازم را نداشته اشکال دیگری که برای امپرسیونیست ها موجود بود توجه داشتن بدهی اشکالی رنگین نور و خود نور در طبیعت بود که میبایستی رنگها نورها و اشکالات متغایلی آنها را جوری محدود و در حین سال ترکیب کنند که بی آنکه در هم و بیحد باشند خود را و مشخص نیز باشند.

امپرسیونیست ها در حین عمل دریا کنند که هر چند بکوشند که برای اجرای منظور در قه مشکلات خود رنگهای سادهی با ترکیبات مختصر در بکار ببرند؛ از این رنگها قادر نیستند لطف طبیعت را چنانکه حس میشود نشان بدهند. البته برای رفع این نقیصه چاره ای نداشته و میبایستی بجای آن، بهمین وسیلهی موجود بسازند. تنها کاری که میشد کرد فقط استخراج از زیاد مخلوط کردن رنگها باهم بود و بچنین اندک دراصل مخلوط کنند و رنگهای خالص را بپهلوی هم بکار ببرند مثلاً بجای مخلوط دینت سبز و قرمز که نتیجه اش زرد مشابلی بگنا کتری است. سبز و قرمز ساده را بویین اختلاط پهلوی هم بگذارند زیرا دو یک مسافت و موقیعت یعنی مجوعه ای این دو رنگ پهلوی هم گذاشته، همان رنگ زرد تند متماثل بگنا کتری را بنظر میرساند باین طریق راه تازه ای در رنگ آمیزی بوجود آمده. امپرسیونیست ها در ابتداء بی آنکه نسبت بزرگ و محسوسات آنها شانسائی هللی داشته باشند فقط عینی تجربیاتی پیدا کرده بودند اما در همین زمان تجربیات و تحقیقات فیزیکی دان آلمانی هلمهولتز و دیگران در مورد رنگ و نور و خصوصیات آنها، آشنائی علمی پیدا کردند و کارشان را بردوی پایه و زمینهی دانشندانهای شروع نمودند البته در شروع بسوی هدف تمهیهای شنبه ای یاد برداشتند ولی در هر حال کم کم پور برآ شدند و اندکی دیرتر توانستند رنگهای سبزه شفاف و نورهای رنگی جالبی را بجای رنگهای قوه های خاکستری و نورهای تقریباً سیاه و سفیدی که نقاشان انقلابی در

که شکل ظاهری آنها را بهم میزند. مثلاً یک استکان، بصورت ظاهر استوانه ایست و دارای قالب است و شاید در هیچیک از جاهایش از نظر مادی فرورفتگی یا برآمدگی اضافی وجود نداشته باشد، چون باغالی که آن قالب کاملاً هندسی و بدون فرورفتگی و برآمدگی اضافی است ریخته شده است. حال همینکه بهین استکان که بظاهرو بواقع دارای هیچ حادثه و پیش آمده اضافی نیست نوری بتا بانی



منظره درختان بلوط در زمستان

بنا سازه ای بیندازیم، این استکان دارای حادثه ای اضافی خواهد شد و بهین صفت در آن فرورفتگی، تیزی و یا برآمدگی یا سائیدگی یا بر خوردگی چشم میرسد. در این حالت این استکان که پندل طبیعی یا مصنوعی دارای حادثه شده است دیگر آن شکل اولی بی حادثه ای خود را نخواهد داشت، پس خواه ناخواه طرح و شکلش عوض شده است و چون در طبیعت اشیاء و اجسام به پیچیده خارج از تأثیرات زمانی و مکانی نیستند و همیشه دوزیر تأثیر متقابل قرار دارند پس هرگز هیچ چیز در حال

عمادی حتی، دارای شکل مأموس و عادی نیست و در اثر تغییر مکان و برخورد با حوادث طبیعی و مصنوعی جز آن میشوند که بودند یا هستند. البته یک چشم دقیق ای هیچ اشکالی باین تغییرات و حوادث بر می خورد و بآن عالم است. سزان هم در همین عمل، باین نکات برشورد. طرحهای او در این توجیه بکلی تغییر کرد و سزانی با دریافت این نکات جالب، در واقع پایه گذار مکتب نو شد از نظر ایجاد حجم هندسی یعنی نمایش روشن نقاشی سه بعدی پدید گویند موسوم گردید و از نظر ایجاد فورم، که مابه و اساس مکتب نو و مشتقات آنها است، و اعتنای طرز دید نو برای نمایش احساس دوری شد.

سزان برای انجام حجم و فورم که در آن عملیاتی پیدا کند کوشید تا با هستی و حسا بگری کار کند. هیچوقت برای جاوده کردن یک احساس، دو انتخاب نکرد یا فورم عجله نکرد. سال، یک کار در چند جلسه ای که میخواست طول بکشد اشکالی برای او نداشت، برای موفق شدن، با اندازه ای لازم حوصله داشت. هر چند باری که لازم میشد کار را عوض میکرد و یا پاک میکرد و از سر نو میساخت. و ولای گرفته است. و همیشه تصور کرد که تا چه حدی کار کردن سزان برای مدل زنده خسته کننده بود و حوصله اش سر میرفت و اگر طبیعت بیجان مثلا گل بود یا بارها پلاستیک بود و بجای آن بالاخره گل کاغذی کار می گذاشت.

از قرار، یک روز از سزان میخواند که صورتش را نقاشی کند. جلسه اول برای ولای طاقت فرسا بود. سزان بکندلی را دوی صندوقی گذاشته بود و بابه های آن جوری بود که تکان می خورد. و ولای بر طریقی بود با احتیاط تمام آن در درخته نشست و کار شروع شد. سزان اصولاً میخواست که مدل زنده ای تکان نخورد و مانند چوب خشک بی حرکت باشد. و طی کلامم ابتدا حق یک کله حرف زدن یا تکان خوردن نداشته باشد.

و ولای بیچاره از بی حرکتی و خود داری بی طاقت شده بتدریج چرتش می برد و در نتیجه سرش خم شده تعادل بهم می خورد. مدل و صندلی و صندوق همه با هم بر میگرداند سزان چنان خشکین میشود که فریاد میکشد بدینست. وضع را بهم زدی بتو نگفتم مثل یکدانه سبب بی حرکتی همان؟ آب سبب حرکت میکند که تو کردی، از این به بعد و ولای برای اینکه قضیه تکرار نشود و چرتش نبود پیش از هر جلسه یک فنجان قهوه غلیظ می خورد. سزان بعدا در این باره گفت (میدانی آقای ولای اگر من دو رنگ آمیزی و طراحی و فورم چیزهاییکه میخواهم بصورت زنده ای در نقاشی بیاورم احوال و اشتباه کنم و دقت نکنم باید کوله بزم و اجمع کنم و از این دیارد برورم). البته این صورت صندلی زنده جلسه طول کشید و آخر شرم نامام ماند و سزان به اکس و و طنش بر گشت و در تر خواسته بود که آنرا تمام کند. از ولای خواسته بود لباسی را که از آن نقاشی کرده بود باو بدهد تا کار را تمام کند. پس از آنکه آرا گرفت آقدر معطل کرد که پندها بختش رسیدند.

بانی، نهضتی روی نیازمندی زمانه بوسیله ای عمده ای که نسبت بدیگران اساسا پیشرو داشته شروع شده بود ولی این نهضت تظاهرات مثبتی هم لازم



که دولت اجازه داده بدو دیوار نو کراوات بزرگ بپوشد! این نقاشی نیست، هرج و مرج است، لای نقاشان یکمشت دیوار کشانند.

خوب. نمایشگاه سال ۱۸۷۷ امپرسیونیست‌ها تمام شد. این نمایشگاه برایشان نفوذ و شهرت داشت، ولی این نفوذ و شهرت چاره‌ی شکستشان در آن کار بود. تقریباً همه‌ی سردمداران نقاشی انقلابی جز یکی دو نفر (مانند سزان و برت مورسو) گرسنه بودند. ماه، گل‌دمونه، و نوآر، پیسارو، از همه زارتر سیسله در آمدنی نداشتند فقط میبایستی با فروش تابلوهای خود بقربت شکم برکن امرار معاش کنند. از همه مشکنا تر اینکه قبلاً میبایست رنگ تهیه کنند تا تابلوهای بسازند و سپس تابلوها بفروشدند تا شکم برکنند.

نقاشان ما، در میان این بدبختی بزرگ دست و پامیزند که با پانانگی بدادشان رسید. البته علاج بدبختی شان را آن کردی لای لای رنگی با آنها وسایند و گاه گاهی هم که دستش رسید شکستان را سیر کرد با پانانگی از آن جوانان روزگار بود. خود پشاعتی نداشت و به همین علت نمی توانست مثلاً برای دینکی از خیابانها برای فروش رنگهای خود بازگردد، بنابراین جمعی را که مغازاش را تشکیل میداد روی کوش میگذشت و دیوار بیدار می گشت. با بامیدانست که امپرسیونیست‌ها در هوای آزاد، در دهامت مجاور، در سایه بانها و درختان، گوشه و کنار، اینجا آنجا نقاشی مینمودند. با آنها میرسید و رنگهای خود را عرضه میکرد. نقاشان، کمبود رنگشان را تکمیل میکردند ولی یک مطلب میماند و آنهم پرداخت پول بود. این اینها اشکالی نداشت، با پانانگی برای دریافت آنوقت، تابلو فرو کرده بود. اگر تا آنوقت کسی پول رنگها و یا نیمی پرداخت آنوقت، تابلو فرو میبرد. با پانانگی همیشه با دریافت تابلوهای گرونی را میبرد. اطلاق منحصر بود زن یا با پانانگیهای گرونی بود. ناگهان با پانانگی گرفتار شد و بوسال جیبی باصاف شافق محکوم کرده بد. نقاشان خیلی سخت گذشت. این باها، پدر و امیده همه‌ی نقاشان جوان انقلابی بود. دو سال جیبی سپرسید. دو سال هم در تبعید ماند و بالاخره با پانانگی بر گشت و در گانگی برای خود تهیه نمود، فوج نقاشان جوان باین دکان هجوم آوردند. همه او را دوست داشتند (شاید رنگهایش را بیشتر دوست داشتند). سزان، وین بون، کیومر، پیسارو، و اوآر و اوقات استراحت خود را در اینجا صرف میکردند. علاوه بر این هنرمندان خیلی از نقاشان تازه کار هم مانند کرگن، وان کولک، سین پاک، و توفولوتونک، دورو و راین و کان می گشته اینجا مرکز انسی برای نقاشان جوان بود. ولی این مرکزیت نغمه مادی که برای آنها نداشت هیچ غالباً ضرر هم نداشت. با اینهمه با پانانگی با یک علوطیب و خوشرویی آنرا تحمل میکرد. چون، با پانانگی میباید که نقاشان جوان بی بضاعت، و گاهی میشد که با پانانگی پول فروش میداد و گاهی هم که نقاشان جوان گرسنه بودند، بعنوان مثالی آنان در سر میزد می نشاند.

تابلوهای گرونی که به دست سرهم روید و دیوارهای دکان با پانانگی چیده شده بود همچنان بر رسم خود می افزود. کسی سراغ آنها نمی رفت. با با هم دیوار بوسی

داشت نقاشان این نوشت در سال رسمی اصلاحی نداشتند فقط برخی از نقاشان جوان سعی کرده بودند بالاخره جایی برای خود در این سالع اختیار کنند. این عده نظرها را بدستی انقلابی بودن و نوازی و صلا تابلوهای خود را طوری میساختند که از نظر مردم مورد تمسخر نباشد و در ضمن مورد بدست نقاشان رسمی هم باشد. گویانکه یکی دوسالی قضات سخگبری را درها کرده آثار از ما به پیسارو، نوآر و کلود مونه و سیله و در سال رسمی بنمایش گذاشته ولی بالاخره اینطور نمیشد و نقاشان جوان اینها را مستند اختیارشان در دست همه‌ی نقاشان رسمی باشد. از طرفی هیچ تاجر و پولداری هم حاضر نشد خرج آماده کردن رنگ نداشتند برای نقاشیهای باصطلاح گدائی قبول کنند تنها راهی که وجود داشت این بود که نقاشان با پول خود دنیا بشکاه راه بنیاد نداشتند تشکیل این نمایشگاه خرج بر میداشت و از طرفی غالب این نقاشان، بی بضاعت بودند خاصه خیلی‌ها مانند سیسله و کیومر دیناری در بساط نداشتند. بالاخره هر طوری بود در سال ۱۸۷۴ اولین نمایشگاهشان بنام نمایشگاه جمعیت هنرمندان آزاد پرداخت و دردی یکمرا که افتتاح شد، یکماه بازم ماند. کیومر و سزان اول دفعه شان بود که کارهایشان را بنمایش می گذاشتند در این نمایشگاه چنان جمعی حاضر شد که هرگز باور نمی رفت. عده‌ی بسیاری از این جمعیت ناگهان خنده ترک شده با مسخره کردن از نمایشگاه بیرون میرفتند. سزان در این نمایشگاه تابلوهای بنام اولیوینا داشت یکی از متذکرین نوشته بود: «جمعیتی که روز یکشنبه بدین نقاشیهای جمعیت هنرمندان آزاد رفته بودند. چه رمی فانتزی یک آدمزنی را روی زمین می آبی تو را یکی نقاشی شده بود پیاخته و مسخره گرفته بود. بنظر من که آتای سزان دارای یکنوع دیوانگی مخصوصی است. زیرا این شکل‌های عجیب و غریبی که ایشان باین صورت داده اند فقط کارهای شیش کشیده می تواند باشد».

سزان پس از تمام شدن نمایشگاه، به پاریس رفت و برای اینکه پدرش از زناشویی او چیزی نفهمد، خود و پناهش را در پاریس گذاشت. با آرایش خاطر بی کار پرداخت و در برابر اعتراضات و انتقادات مردم و قضات رسمی خو سرد و با حوصله مانند سزان در خود اطمینان خاطر یافته بود. این بود که بنمایش جمعیت بود. در ۱۸۷۵ سزان چند نقاشی آبرنگی برای سالن رسمی فرستاد و قرار شد در سال ۱۸۷۷ سومین نمایشگاهی بود که امپرسیونیست‌ها را نماندند بودند. سزان هم در آن شرکت داشت متذکرین مانند گذشته حمله کردند. در یکی از روزنامه‌ها اینطور نوشته بودند: «آقایان کلود مونه و سزان دلشاه خوش است که نقاشی کرده اند اولیوینا سی تا دو می چهاره تابلو بنمایش گذاشته اند. فقط باید دید تا داشت چه کشیده اند؟ هم آدم را میمانند و هم طاقت را از آدم سلب میکنند چقدر این نقاشان از طوایح و ترکیب هنری و رنگ آمیزی بی اطلاعند و آله اگر بپه‌ها با کافه رنگی بخواهند رنگ آمیزی کنند بهر میبایستند که از این زمان هنوز وضع امپرسیونیست‌ها چندان وسیمتی نداشت ولی در سال ۱۸۹۴ هم که امپرسیونیست‌ها رسماً دست داشتند در اجازه داده بود که آثارشان بصورت خوبی بنمایش گذاشته شود. با این متذکرین نقاش دست از نقاشی و هنر نگری نداشته و در یکی از روزنامه صورت مسخره نموده بودند که: «این آشناها چیست

سزان بزولا جریان را نوشته بناچار برای معارج زن و بچه اش بعنوان کمک اذاع پول قرضی طلب میکند. سزان بملت تنگدستی و استیصال بارها بزولا نامه می نویسد و هر دفعه ۶ فرانک، و فراتر از او مطالبی قرض میکند و غالباً از امر خواهش میکند که پول را مستقیماً برای دانش و جانی که زندگانی میکند بفرستد و سزان نهایت جوانمردی همیشه بدانش رسیده و درخواست‌های او را انجام میداد. سزان همچنان از زولا تا مدتها قرض میکرد. هیچ کار دیگری هم جز نقاشی نداشت تابلوهای او هم فروش نداشت. سزان نیز حاضر نبود تابلوهای خود را با زاری و مردم بستن بگذارد تا فروش داشته باشد. مدتی باین وضع ادامه داد ولی چه ادا نامه دادنی تا بالاخره پدرش پولها را قسمت کرد. و سه می هم در باب ارضیه سزان رسید و سزان از فقر دو آمد و نفس راحتی کشید. چند سالی با آرایش خاطر زندگانی کرد اما دو سال ۱۸۸۵ بر سر صبی زد گذرد ولی شدیدی دچار شد. پس از دفع آن طولی نگذشت که در ۶۶ سالگی (البته با داشتن همان بیهوش‌کش حالا دیگر ۶۳ سالش بود) عاشق شد و به حال تنها بزولا نوشت: «چون از تو میخوام که خدمتی برای من انجام بدی. نامه‌هایی بنشانی تو برای من فرستاده میشو آنرا برام بفرست و همچنین جواب آنها را که برای تو میفرستم بنشانی زیر بقصد و او نه کن. خواهش میکنم که از ایام این لطف این لطف بهم سرازاری، چون نیتانم که چه جوری جریان را بطرف مناسبتی برگردانم، البته منم در موقع نبودم بطرف ضایعاتی این شست تو را تلاشی خواهم کرد. مادر سزان از جریان عشق سزان اطلاع حاصل میکند و بشوهرش و شامت اوضاع را گوشزد میکند و در ضمن او را متقاعد میکند که بهترین چاره‌ی جلوگیری از عشق سزان، بر سر بست شناختن از دو اوج او با هورتس با اجرای مراسم زناشویی بطور رسمی است؛ این بود که سزان را و میباید پس از ۱۵ سال زناشویی، از نو با اجرای مراسم تن در بدهد. البته یاتیبه‌ی شود و رفتن بکلیسا و اجرای مراسم زناشویی بطریق معمول، زناشویی سزان از نظر دامیل رسمیت یافت و سرور صدای عشق و عاشقی سزان هم کم کم خوابید. مرض فته و اعصاب ناراحت سزان هم داشت کار خود را میکرد. در همین مواقع میان زولا و سزان بهم خورد و تا آخر عمر هم بیهم حال باقی ماند. اعصاب سزان زود یزود تضرک میشد. دیگر سزان در برابر سرور صداهای بی طاقت نمی آورد، و صدای آسناورد. واق و ان سگها عصیانیت او را تابایی در توانی میباشید. اگر کسی در حین کار کردن او زود یک میشد چه رسد که پشت سرش بایستد و کار کردنش را در نظر بگیرد آنچنان معذب میشد که بسرعت فته و سه پایه و رنگ و زارو ذیل هر چه در ورزش داشت همه را بر میداشت و خود را بیجای دیگری می انداخت.

کارگاه سزان در آخرین طبقه‌ی ساختمانش بود. گوشه‌ی دینی بود که هرگز کسی مزاحش نمیشد. هیچکس بهیچ عنوانی (حتی برای اندکی سرور صورت دادن بوضع نامنظم آنجا بالا اقل چیزی را از جای بیجای باصطلاح مناسبی هل کردن) حق نداشت در کارگاهش را باز کند تا به رسد که باشی آن دست یقیه در صفحه ۶۳۲

بخود راه نمی داد. گاه گداری اگر اهل ذوق صاحب اطلاعاتی بر حسب اتفاق سری بدانان با پانانگی میزد، آنوقت با قرضی بدست می آورد و یکی از تابلوهای دو بدو را در پانوشان میداد و لطف آنها را برای بنیانه توضیح میداد (آیا باها با به بیغیالی، یا از خیال میکرد که شاید بتواند چیزی از آنها بدو بفرستد) سندانم با پانانگی، کارهای سزان را بیشتر نشان میداد. تابلوهای ولی دو هر حال نشان میداد. کارهای سزان را بیشتر نشان میداد. تابلوهای سزان را خیلی بنده تر آنهم بقیمت بسیار کم حتی کمتر از شکم پول میخریدند (اما در همین باز سالی یکی از تابلوهای او را که طبیعت بیجان بود بقریب چند میلیون فرانک خریداری کردند). سزان که دیگر از انامیدی اینکه تابلوهایش را نمی خردند قید فروش را زده و بکلی تکلیفش را یکسره کرده بود، شام کردن تابلوهایش هم وغبت نمی کرد، و همیجوری و انش میکرد و نفس راحتی می کشید و کارها تمام میگرد و با چشمه لوله رنگ با پانانگی معاوضه میکرد، لافال بدرد تریبهای بدیش میخورد. یکدست سزان آثارش را در مرحله تریب بیامی گذاشت و از آن سرغظتر میکرد. دیگران خبر داده شده میدیدند و آنها را یافته نگاه میداشتند.

گوگن و ران کولک و امیل برنار برای دیدن تابلوهای سزان زیاد به پاریس با پانانگی میوم می آوردند. وان کولک از دیدن آثار سزان خیلی متقلب میشد و میگفت سزان استاد استادان است. وان کولک یکدفعه در کان با پانانگی داشت نهمی میخورد که سزان را دید. مدتی با هم سر زریعت کردند و عقاید شخصی را اظهار داشتند. البته وان کولک نمی توانست بخوبی مقاصد خود را بیان کند از بدو موسول یا تا خود دیده از سزان خواست که در باره‌ی آنها اظهار نظر کند. سزان پس از مدتی وقت روی منظره‌ها، صورتها، و طبیعت بیجان‌های وان کولک، گفت: «دو اهما که تو مثل دیوانه‌ها نقاشی میکنی». با پانانگی در اثر داشتن سرطان شده دیگر توانسته بود یکتکه خود ادا نم دهد. در حین استعاضا خواسته بود که در کاش باشد، او را بدکاش می پرند، تابلوهای تمام و ناتمام بپه تمام و گرو تپها همه انش دور و دور بود. در چندین دفعه با پانانگی در سال ۱۸۹۴ مرد. البته با پانانگی و وان کولک با ساختن دو صورت از او آرایش او را جودان کرده بود و لافال هم بود زیرا با پانانگی نظیر نداشت و تا حال هم نظیر پیدا نکرده است. بعد از نمایشگاه ۱۸۷۷ سزان از پاریس به آکس رفت. بر از زنا شویی او عده‌ی زیادی بی برده بودند. سزان چون دو دو برداری نمی داشت، همین سبب آشکار شدن مطلب شده بود. ولی پدرش کمال نمی دانست اما دیگر شکست برده‌اش بود، ازینرو تمام نامه‌هایی را که بنام سزان یا پدرش در یکی از نامه‌ها بواقیعت موضوعی برود میخواند. سزان میدانست اگر پدرش در یکی از نامه‌ها بواقیعت موضوعی برود با این کنجکاو که او نشان میداده و علم رضایتی که از او چنانش پیدا است حتی معاذی و رانطع خواهد کرد و آنوقت است که خودش وزن و بچه‌اش بدون خبری عالی خواهند داشت. بالاخره پدرش برای اینکه روزی شک داد بگیرد آنگه بروی خود بیارود معارج او را معدوم میکند.



برسانند . سزان خیلی شکاک شده بود (گوا اینکه از اول هم بود) هرگز بتماوف احساس
وفای نمی گذاشت . از مردم فراری میکرد . میگفت مردم مانند لنگری هستند که
بآدم می آویزند و مانع پیشرفت میشوند . حتی هنرمندان گذشته را ، بیروانشان
را دوستان را همه را انگرمی شناخت . یکروز ، یک نامه ی نوری در پاساژی
بهدست زتش رسید که سزان در حال مرگ است . ناژنش برسد اوتمام کرده بود .
سزان معمار هنر نقاشی و پایه گذار هنر نو می باشد .

جلول ضیاء پور



این کتاب از وبلاگ میهن کتاب دانلود شده است.
mihanketab.blogfa.com

برای دریافت اطلاعات بیشتر
و آگاهی از جدیدترین کتابهای اضافه شده،
به صفحه فیس بوک میهن کتاب پیوندید.
facebook.com/mihanketab